سال قحط بود و طعام نایاب همه را زاد راه داد و جدیر را
بروی فراموش کردانیدند جدیر هم با آن جماعت بیرون رفت
بی زاد و صبر پیشه کرد و نتیجهٔ آن چشم می داشت و در آخر قوم
می رفت و می کفت لا اله الا الله والله اکبر سبحان الله والحمد
لله ولا حول ولا قوة الا بالله پس میکفت نیکو زادیست این
ای پروردکار من و این را تکرار می کرد جبرئیل علیه السلام آمد
و با رسول صلی الله علیه وسلم کفت که پروردکار من مرا بتو فرستاده
است و ترا خبر می دهد که همه اصحاب را زاد راه دادی و بر تو فراموش
کردانیدند که جدیر را زاد راه دهی و وی در آخر قوم می رود و
می کوید لا اله الا الله والله اکبر سبحان الله والحمد لله ولا حول
ولا قوة الا بالله و می کوید نعم الزاد هذا یا رب و این کلام وی
مر او را نوری خواهد بود از زمین تا آسمان برای وی زادی
بفرست رسول صلی الله علیه وسلم مردی را بخواند و زاد جدیر را
بوی داد و فرمود که چون بوی رسی آنچه می کوید یاد کیر و چون
زاد بوی دهی آنچه می کوید یاد کیر و بکوی که رسول خدای ترا سلام
می رساند و می کوید که زاد ترا فراموش کردم خدای تعالی جبرئیل را
بمن فرستاد تا مرا یاد داد چون آن مرد بجدیر رسید همان کلمات را
می کفت و چون پیغام رسول را صلی الله علیه وسلم رسانید کفت
الحمد لله رب العالمین ذکرنی ربی من فوق سبع سموات و من

فوق عرشه

فوق عرشه و رحم جزعی و ضعفی پس کفت یا رب کما لم تنس جدیرا
لا ینساک پس آن مرد آنچه شنید یاد کرفت و پیش رسول صلی
الله علیه وسلم آمد و باز کفت فرمود که اکر تو نیز سر خود بسوی آسمان
بالا کنی هر آینه مر کلام ویرا نوری بینی بلند در میان آسمان و زمین
وازانجمله آنست که روزی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
می خواهم که جماعتی بجایی فرستم چیزی تصدق کنید عبد الرحمن بن عوف
رضی الله عنه یا رسول الله نصف مال خود می دهم و نصفی برای عیال
خود می کذارم و صحابی دیکر یک صاع تمر آورد و کفت یا رسول الله
دو صاع تمر اجرهٔ دلو کشیدن کرفته ام یک صاع از برای اهل خود
کذاشتم و یک صاع اینک آورده ام منافقان در شان عبد الرحمن
بن عوف رضی الله عنه کفتند که این تصدق از برای سمعه و ریاست
و در شان آن صحابی دیکر کفتند که خدای و رسول خدای بی نیازند
تمر از صاع این مرد خدای تعالی آیت فرستاد که الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
فِي الصَّدَقَاتِ **وازانجمله آنست** که میمونه رضی الله عنها کفته
است که در شب که نوبت من بود رسول صلی الله علیه وسلم بوضو ساختن
برخاست ناکاه آوازی بکوش من آمد که می فرمود لبیک لبیک سه بار
از وی پرسیدم که یا رسول الله آنجا با تو که بود که سخن می کفت فرمود
که راجز بن کعب بود که از من طلب نصرت می کرد ایشان را کمان آن
شده است که ایشان را در مکه می کشند از آن سه روز که از بنی کعب

Copyright © King Saud University